**فقه، جلسه 82: 11/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر تداخل و عدم تداخل عدة وطی به شبهه با عده‌های دیگر بود. مرحوم سید فرموده بودند یک دسته روایات ازش عدم تداخل استفاده می‌شود. دستة دیگری ازش تداخل استفاده می‌شود. و هذه الاخبار، این دستة دوم «أصح من الأخبار السابقة فتقدم و إن كان المشهور عملوا بالسابقة، فتحمل على الندب أو على التقية»

این اخباری که قائل به تداخل هست اصح از اخبار عدم تداخل هست، بنابراین، اینها باید مقدم بشود. که ما در جلسة قبل عرض کردیم که اصح بودنش ثابت نیست، تعبیر، و این‌که از غیر اصح مقدم باشد درست نیست. اصح و این ثابت نیست که برعکس است در واقع. آنها به یک معنا اصح هست و این‌که اصح بر غیر اصح مقدم باشد، به طور کلی ثابت نیست، آن که هست، آن این است که، آن که ما در جلسة قبل کبرویاً پذیرفتیم، روایت صحیحه بر روایت موثقه مقدم هست. ولی در اینجا در هر دو گروه روایات، روایات صحیحه داریم، بنابراین از جهت، بلکه روایت‌های دستة اوّل، روایت‌های صحیحش بیشتر هست از روایت‌های دستة دوم که روایت‌های صحیحش کمتر است. بنابراین باید در واقع دستة قبل را به یک معنا اصح تلقی کنیم. ولی عمدة قضیه عرض کردم روایت‌های دستة اوّل، ۵ تا روایت هست که، ۲ یا ۳ تا روایتش صحیح السند است، علی ای تقدیر معتبر است. ۳ تایش معتبر هست. ۲ تای دیگرش هم به عنوان مؤید خوب است و مجموعاً قطع به صدور می‌آید و اگر تعارض بین این دو دسته روایات باشد به نظر می‌رسد که روایت دستة اوّل مقدم باشد به خاطر مقطوع الصدور بودن. اما روایت‌های دستة دوم آن قطع به صدور در موردشان نیست. چون در واقع دو تا روایت باقی می‌ماند. حالا یک توضیحی دارد که عرض می‌کنم. بعد می‌فرماید آن چون دستة اوّل مرحوم سید می‌فرمایند آن اصح هست، آن روایت مقدم می‌شود، هر چند مشهور به روایت‌های قبلی عمل کردند. این خیلی با سبک فتواهای مرحوم سید چندان هماهنگ نیست. معمولاً امثال مرحوم سید و اینها اعراض مشهور را موهن خبر می‌دانند. بنابراین این روایات دستة دوم در واقع مورد اعراض مشهور می‌گوییم واقع شده، بهش فتوا ندادند، بنابراین خود این طبق مبنای آقایان این هست که موهن هست. البته ما اینها را به این معنا قبول نداریم، چون می‌تواند علتی که به دستة سابقه عمل کردند هم به جهت این باشد که مثلاً دستة سابقه را مطابق احتیاط دانستند. فرض کنید دو تا دسته روایات را معارض دیدند، وقتی معارض دیدند در تعارض قائل به تخییر بودند. حالا که تخییر بودند دستة اوّل را مقدم داشتند چون مطابق احتیاط بوده، مناسب‌تر بوده که در اینجور مسائل احتیاط کنند، دستة اوّل را اخذ کردند. این می‌تواند، این معنایش این نیست که دستة دوم را یک اشکالی در سندش دیدند و آنها را کنار زدند. حالا. مرحوم سید می‌فرمایند که چون روایات دستة اوّل اصح هست آن اخذ می‌شود و دستة دوم حمل بر ندب می‌شود. یا او علی التقیة. در مورد حمل بر ندب شدن شاید بشود گفتش که اگر امکان ذاتی بر حمل بر ندب وجود داشت دیگر نیازی به این مقدمه که اینها اخبار سابقه اصح هست و اینها نداشت. بگوییم ما جمع عرفی بین این دو دسته روایات اقتضاء می‌کند که دستة سابقه قرینه بشود بر این‌که، دستة لاحقه قرینه بشود بر این‌که آن دستة سابقه حمل بر ندب بشود و امثال اینها. البته حاج آقا اینجا اشکال مطرح می‌کنند که با توجه به این‌که اختلافی که در بین عامه هست در این‌که اینجا قائل به تداخل بشویم، عدم تداخل بشویم که حالا اختلافش را هم نقل می‌کنم، اینجا بحث سر وجوب عدة جدید و عدم وجوب عدة جدید هست. در آن صورت حمل بر ندب جمع عرفی تلقی نمی‌شود. روی این جهت حالا ممکن است مرحوم سید می‌خواهد این را جمع عرفی نداند ولی بگوید حالا برای این‌که ما دستة اوّل را به دلیل اصح بودن اخذ می‌کنیم برای این‌که دستة دوم طرح نکنیم، یک جمع که چه بسا جمع عرفی هم نباشد، می‌گوییم حمل بر ندبش می‌کنیم، از باب این‌که الجمع اولی من الطرح. و الا علی ای تقدیر روایت‌های دستة دوم را ما به آن عمل نمی‌کنیم. اینجوری ایشان می‌خواهند شاید بفرمایند.

او علی التقیة. روایات دستة دوم را به تقیه حمل می‌کنیم. بعد ایشان می‌گویند که اصل حمل بر تقیه اینجور که حاج آقا نقل می‌فرمایند در بحثشان، از کلام، حمل روایت‌های عدم تداخل بر تقیه، این به جهت حمل به تقیه کردن ابتداءً از مرحوم علامة مجلسی هست که صاحب حدائق از ایشان تبعیت کرده و مرحوم سید هم از صاحب حدائق در این مسأله پیروی کرده. به هر حال، اینها گفتند حمل بر تقیه می‌شود به شهادت فتوای عمر، عمر چنین فتوایی داشته و خبر زراره و این‌که در یک سری روایات هم دو تا روایت هست که مرحوم مجلسی هم اشاره می‌کنند که از این روایات استفاده نمی‌شود کأنّ فتوای عامه بر عدم تداخل بوده. پس بنابراین روایت‌های عدم تداخل را ما می‌توانیم حمل به تقیه کنیم.

«و خبر زرارة سألت أبا جعفر علیه السلام: «عن امرأة نعي إليها زوجها فاعتدت و تزوجت فجاء زوجها الأول ففارقها و فارقها الآخر كم تعتد للثانی، قال: ثلاثة قروء و انّما تستبرئ رحمها بثلاثة قروء و تَحل (یا تُحِلُّ) للناس كلهم، قال: زرارة و ذلك انّ الناس قالوا تعتد عدتين من كل واحد عدة فأبى ذلك أبو جعفر علیه السلام و قال: تعتد بثلاثة قروء و تحل للرّجال».

و مرسل: يونس «في امرأة نعي إليها زوجها فتزوجت ثمّ قدم الزوج الأول فطلقها و طلقها الآخر، فقال: إبراهيم النخعي عليها أن تعتد عدتين فحملها زرارة إلى أبى جعفر علیه السلام فقال: عليها عدة واحدة».»

اینجا حاج آقا دو تا اشکال به این حمل به تقیه. حالا من قبل از اشکالات حاج آقا یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم. عیب ندارد اشکالات حاج آقا را عرض می‌کنم بعد آن نکته را اضافه می‌کنم.

حاج آقا یک نکته ابتداءً عرض کنم این روایت زراره را، ذلک ان الناس قالوا، در جلسة قبل اشاره کردم که نقل که در نوع موارد هست و ذلک ان اناساً هست، الناس نیست. اناساً هست، در بعضی که در اکثر نسخ کافی، جلد ۶، صفحة ۱۵۰، رقم ۱ وارد شده. در بعضی نسخ هم ناساً هست و در نسخ خیلی کمی الناس هست. در تهذیب هم اناساً هم هست، در فقیه هم ناساً هم هست. پس بنابراین یا اناساً که مظنون این است که اناساً صحیح است، از آن که بگذریم کنار ناساً هست و الناس ظاهراً محرّف است، بنابراین این ازش استفاده نمی‌خواهد. حاج آقا می‌فرمایند که تقیه در جایی هست که یک فتوایی، فتوای مشهور بین عامه باشد یا فتوای محل ابتلای امام علیه السلام یا محل ابتلای سائلین باشد. آن که مشهور خاص اینجا از میان عامه وجود ندارد که قائل به عدم تداخل شده باشند. آن که هست از عمر نقل شده و آن هم، حالا این را من عرض می‌کنم. این که از عمر نقل شده افراد دیگر معلوم نیست بهش فتوا داده باشند. اوّلاً آن که از عمر نقل شده مشابهش از حضرت علی هم نقل شده، اینجور نیست که فقط از عمر نقل شده باشد. ثانیاً خود همین فتوای عمر را خیلی مالک که نقل می‌کند تلقی به قبول هم نکرده. عبارتش را من بخوانم. عبارتی مالک دارد. در المدونة الکبری، چاپ دار الفکر، جلد ۲، صفحة ۸۳۵، عبارت این دارد، مدونة کبری به اصطلاح براساس فتواهای مالک، تفریعاتی را سحنون هست، تلفظش نمی‌دانم روایت از یک شیخش امثال اینها و اینها فتواهای، فتوای مالکیه است که براساس قول مالک استوار است. می‌گوید: قلتُ مولف کتاب، أرأیت المرأة یطلقها زوجها طلاقا بائناً بخلعٍ فتتزوج فی عدتها فعلم بذلک ففرّق بینهما قال کان مالک یقول اثلاث حیض تجزی من الزوجین جمیعا من یوم دخل بها الآخر و یقول قد جاء العمر ما قد جاء یرید ان عمر قال تعتد بقیة عدتها من الاول ثم تعتد عدتها من الآخر قال و اما فی الحمل فان مالکاً قال اذا کانت حاملاً اجزء عنه الحمل من عدة الزوجین جمیعا.

ببینید حالا این عبارت مالک می‌گوید ولو عمر یک همچین فتوایی را داده، ولی به نظر من این هست که نظر عمر نظر درستی نیست و نظر عمری که مورد پذیرش فقهای عامه مثل مالک قرار نگرفته این نظری نیست که بگوییم تقیه از او صورت می‌گرفته. تقیه اگر بخواهیم در نظر بگیریم حاج آقا می‌فرمایند که یا باید از فقیه مدینه تقیه صورت بگیرد که مالک هست. مالک فتوای به تداخل داده. یا فقیهی که سائلین با او بیشتر مرتبط بودند که فقیه عراق باشد که ابو حنیفه و اصحاب ابوحنیفه باشد، که هر دوی اینها قائل به تداخل هستند همچنان که مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف اشاره کرده.

در کتاب خلاف. «كل موضع تجتمع على المرأة عدتان، فإنهما لا تتداخلان، بل تأتي بكل واحدة منهما على الكمال. و روي ذلك عن علي عليه السلام، و عمر، و عمر بن عبد العزيز. و به قال الشافعي.

و ذهب مالك، و أبو حنيفة و أصحابه: إلى أنهما تتداخلان، و تعتد عدة واحدة منهما معا.»

پس بنابراین اگر بحث تقیه را بخواهیم مطرح کنیم تقیه باید قول مالک و ابو حنیفه را اینجا مدار قرار بدهیم. این یک نکته.

نکتة دومی که حاج آقا اشاره می‌فرمایند آن این است که این دو تا روایت زراره و مرسل یونس در موضوع دیگری هست. این مربوط به جایی هست که مرئة ذات بعل موطوء شبهة واقع بشود، بعد شوهرش طلاقش بدهد. و این ربطی به محل بحث ما که تزویج معتدّ واقع بشود و وطی به شبهة معتده واقع بشود به او ربطی ندارد و ما دلیل نداریم که این دو تا مسأله ملازم باشند. در مسألة جایی که ذات بعل باشد روایات ما همه متفق هستند بر تداخل و معارضی هم ندارد، به مسألة معتده‌ای که موطوء شبهة واقع می‌شود که روایات با همدیگر تعارض دارند و باید نحوة برخورد ما با این روایات را تعیین کرد. خب این فرمایش حاج آقا.

من در مورد فرمایش حاج آقا دو تا توضیح عرض بکنم، آن این است که این نقلی که حاج آقا از کتاب خلاف کردند در مورد که مالک قائل به تداخل هست، این نقل در مدونة کبرای مالک هم همینجور نقل شده. مدونة کبری، جلد ۲، صفحة ۸۳۵، این چیزهای مختلفی که مربوط به این بحث هست که یک عبارتش را خواندم، آورده، مسائل مختلفی که به اصطلاح هست خیلی در مسائل مختلف همه‌اش قائل به تداخل شده. مثلاً یک عبارت دیگر در همین صفحة، آن ۸۳۵ بود، آن عبارتی که خواندم، با ۸۳۶، می‌گوید قلت لابن القاسم عبد الرحمن بن قاسم که این. أرأیت اذا تزوجت المرأة فی عدتها من وفاة زوجها ففرق بینها و بین زوجها قال اری ان تعتد اربعة اشهر و عشرا من یوم توفی زوجها تستکمل فیه ثلاثة حیض اذا کان الذی تزوجها و دخل بها فان لم تستکمل ثلاث حیض ان ؟؟؟ فتستکمل ثلاث حیض.

این سه حیضه‌ای که قرار است تکمیل بشود، این با آن ۴ ماه و ۱۰ روز با هم تداخل می‌کنند روی هم قرار می‌گیرند.

فان کانت مستحاضة او مرتابه قال تعتد اربعة اشهر و عشرا من یوم مات الزوج الاول فتعتد سنة من یوم فسخ النکاح بینها و بین الزوج الآخر. آن سند به خاطر آن مرتابه بودن هست. من یوم فسخ النکاح بینها و بین الزوج الآخر. اینها روی همدیگر به اصطلاح تداخل می‌کنند.

همین یا دوباره فان کانت حاملاً من زوجها الآخر، اینجوری فرض کرده. می‌گوید قال لا یقربه الزوجها الاول حتی تضع ما فی بطنها قلتُ فان مات زوجها قبل ان تضع قال ان وضعت ما فی بطنها بعد ما مضی اربعة اشهر و عشر من یوم مات زوج الاول فحلت للازواج و ؟؟؟ ان وضعت قبل ان تستکمل اربعة اشهر و عشرا من یوم مات زوجه الاول فلا تنقضی عدتها الاول اذا وضعت ما فی بطنها من زوجها الآخر الا ؟؟؟ قد استکملت اربعة اشهر و عشرا من یوم مات زوجها الاول قال و کذلک قال مالک فی هذه المسائل کلها و کذلک قضی عمر بن العزیز.

و اینجا عمر بن عبد العزیز را هم فتوایش را به تداخل نقل کرده. در کلام مرحوم سید عمر بن عبد العزیز را فتوای به عدم تداخل ذکر کرده بود.

بعد صفحة ۸۳۷ هم یک جایی دارد: قل أ رأیت ان طلق رجل امرأة و عدتها بالشهور فتزوجت فی عدتها فرّق بینها و بین ا یجزئها ان تعتدها منهما جمیعا ثلاثة اشهر مستقبلة قال نعم.

بعد همان دو تا مطلبی که از عمر نقل شده بود و ای امرأة نکحت فی عدتها را از قول مالک و اینها نقل می‌کند ولی خودش فتوایی که نقل می‌کند، فتوای عمر نیست.

این مدونة کبری. در مدونة کبری، همین مطلبی که شیخ طوسی در خلاف ذکر کرده استفاده می‌شود.

ولی در بدایة المجتهد اینجوری دارد: اذا تزوجت ثانیا فی العدة فعن مالک فی ذلک روایتان احداهما تداخل العدتین و الاخری نفیه. بدایة المجتهد چاپ مجمع التقریب، جلد ۴، صفحة ۲۶۸.

بعد توضیح می‌دهد که تداخل العدتین وجه‌اش چی است و عدم تداخل العدتین وجه‌اش چی است، هر دو را وجه‌اش را ذکر می‌کنند. به هر حال در بدایة المجتهد می‌گوید دو تا روایت از مالک در این زمینه نقل شده، این یک نکته.

نکتة دوم آن مطلبی که در مورد ذات بعل. در میان عامه آنهایی که قائل به تداخل هستند در همة مسائل ظاهراً قائل به تداخل هستند، آنهایی هم که قائل به عدم تداخل هستند در همة مسائل قائل به عدم تداخل هستند. ولی به نظر می‌رسد با وجودی که در میان عامه یک قول یک نسقی در مسألة ذات بعلی که موطوء شبهةً واقع می‌شود، یا معتده‌ای که موطوء شبهة واقع می‌شود و بعد، این‌که آیا عدة شبهه با آن عدة اصلی تداخل می‌کند یا تداخل نمی‌کند، یا عدة شبهه با زمانی که بعد از این عدة شبهه یک طلاقی از سوی شوهر انجام بشود، اینها تداخل می‌کنند یا تداخل نمی‌کنند، عامه اینجور که من نگاه می‌کردم خیلی فتوای زیادی ازشان نقل نشده بود ولی آنهایی که فتواهایی که نقل شده بود یک نسق فتوا داده بودند. یا قائل به تداخل در هر دو مسأله بودند یا قائل به عدم تداخل در هر دو مسأله بودند. ولی نمی‌شود این را به عنوان یک اصل مسلم گرفت که اینجا مسأله، حکمشان حکم واحد هست و نباید بین اینها تفصیلی قائل شد. روی همین جهت در همین مدونة کبری دیدید مسائل مختلف مربوط به این را سحنون از عبد الرحمن بن قاسم سؤال کرده، خب این احتمال را می‌داده که ممکن است فروع‌های مختلف فرق داشته باشد. ولی خب حالا مالک در همة این مسائل قائل به تداخل شده. اینجا جزء مسلمات نیست که حتماً باید همة این مسائل را به یک سبک واحد رفتار کرد. به خصوص یک نکته‌ای هست، عامه که یک نسق رفتار می‌کنند چون طبق قاعده می‌خواهند مشی کنند. طبق قاعده یا در همة مسائل باید قائل به تداخل شد، یا در همة مسائل قائل به عدم تداخل. ولی اگر این حکم را حکم تعبدی بدانیم، بگوییم که خب ممکن است شارع مقدس در بعضی موارد قائل به تداخل بشود، در بعضی موارد قائل به تداخل نشود. این است که نمی‌شود از حکم که در روایت مربوط به وطی به شبهة ذات بعل حکم وطی به شبهة معتده را نتیجه گرفت. این دو تا بحث مختلف هست و با همدیگر تلازم ندارد. همچنان که حاج آقا هم اشاره فرمودند. این بود که ما دیروز آن روایت‌های مربوط به تداخل را که ذکر می‌کردیم، می‌گفتیم آن خبر زراره عن الباقر علیه السلام را باید ذکر نکنیم، چون مربوط به ذات بعل هست که قائل به تداخل هست. در ذات بعل اصلاً روایت تعارضی ندارند. همة روایات ما قائل به تداخل هستند. آن که باید مورد بحث قرار داده بشود آن روایاتی که مربوط به موطوء شبهة واقع شدن معتده است که آن فقط یک روایت صحیح زراره هست و موثقة ابن بکیر و ابی العباس که گفتیم موثق هم هست و راوی اخیرش هم مردد هست و آن مرسل جمیل هم می‌تواند به یکی از این دو روایت باز گردد، چنانچه چون. چون در هر دو طریق هم زراره هم طریق ابن بکیر و ابی العباس جمیل واقع هست. آن مرسل جمیل این‌که چیزی بیشتر از این روایت زراره و ابن بکیر او ابی العباس باشد از آن استفاده نمی‌شود. بنابراین ما همان مطلبی که دیروز عرض کردیم، روایت‌های ابن بکیر أو جمیل و زراره که دال بر تداخل هستند این روایت قطعی الصدور نیستند، به خلاف روایت‌های عدم تداخل که قطعی الصدور هستند و اوّلین مرجح از مرجحات ترجیح قطعی الصدور بر غیر قطعی الصدور هست.

خب حالا این نکته را عرض بکنم. آیا ما اینجا باید این روایات را چگونه، اوّلاً این روایات آیا با همدیگر جمع عرفی دارند یا جمع عرفی ندارند. یک جمع عرفی مرحوم آقای خویی مطرح فرموده بودند که حاج آقا هم شبیه این را به دو بیان بیان می‌کنند که حالا آن را بعداً در موردش بحث می‌کنیم که نتیجة همة این بیانات، دو بیان حاج آقا با بیان مرحوم آقای خویی تفصیل بین عدة وفات و غیر عدة وفات هست که ما بگوییم در عدة وفات عدم تداخل و در سایر عده‌ها تداخل که تفصیل بین این‌که وطی به شبهه در عدة وفات واقع شده باشد که این عدم تداخل هست و در غیر عدة وفات واقع شده باشد که این حکمش تداخل هست. حالا این درست است یا نادرست، این را بحثش را بعد عرض می‌کنم.

اما منهای این جهت ببینیم چگونه باید مشی کرد. یک وجه دیگری حمل به ندب هست. که ما عرض کردیم حمل به ندب، حمل صحیحی نیست، این جمع عرفی نیست. یک وجوه دیگری برای جمع بین این روایات ذکر کرده که حاج آقا آن وجوه را بررسی کردند و ناتمامی‌اش را بیان فرمودند. دیگر من وارد آنها نمی‌شوم.

و یک وجهی را ممکن است ما، این حمل بر تقیه را به دو گونه ممکن است ما مطرح کنیم. یکی این‌که حمل به تقیه به عنوان یک وجه جمع عرفی بین روایات مطرح کنیم. بگوییم که چون روایت مالک. به عنوان جمع عرفی مطرح کنیم، آن این است که بگوییم حمل به تقیه به عنوان یک وجه از وجوه. یک موقعی حمل به تقیه را از باب مرجحات در نظر بگیریم، خذوا ما خالف العامة. به نظر می‌رسد که خذوا ما خالف العامة خیلی روشن نیست که در این مسأله‌ای که آن مقداری که مسلم هست فتوای ابو حنیفه و اصحاب ابو حنیفه به تداخل است. فتوای مالک اختلافی بود بنابر نقل بدایة المجتهد اختلاف در نقل هست، و این است که مشکل هست که ما به مجرد فتوای ابو حنیفه به تداخل و اصحاب ابو حنیفه ما بخواهیم روایات را حمل بر تقیه، مخالف عامه را، به خصوص روایات زمان امام باقر و امام صادق هستند. زمان امام باقر و امام صادق هنوز ولو در عراق زمان امام صادق ابوحنیفه خیلی مطرح بوده و اینها در میان مردم ولی اینجور نبوده که در همه جاها ابو حنیفه مطرح باشد و بتوانیم بگوییم عامه، فتوایشان فتوای ابو حنیفه بوده. نه، به خصوص در این مسأله که نقل شده از حضرت علی و عمر و عمر بن عبد العزیز، مسألة عدم تداخل هم نقل شده. این است که مشکل است بیاییم. به نظر می‌رسد که این مسأله در میان عامه اختلافی است. این‌که به کدام یکی از این دو تا قول بیشتر مایل هستند، خیلی روشن نیست و باید از جهت اخبار علاجیه مشکل هست که یک دسته را چیز کردن. همچنین این‌که با توجه به عدم ثبوت فتوای مالک با توجه به اختلاف روایاتی که از مالک در این مورد هست، نمی‌شود، خیلی دشوار هست که ما به عنوان جمع عرفی بگوییم که روایت‌هایی که قائل به تداخل شدند را حمل به تقیه بکنیم. روایت‌های تداخل را. به دلیل این‌که مالک و ابو حنیفه فتوا دادند. چون عرض کردیم مالک ثابت نیست، ابو حنیفه فقط اختلاف چیز هست حالا این را، یک نکته‌ای هم عرض بکنم شاید به دلیل همین اختلاف فتوایی که از مالک وجود دارد در مغنی ابن قدامه اصلاً از مالک فتوا نقل نکرده، فقط به ابو حنیفه نسبت داده. در مغنی ابن قدامه عبارتش این هست، عبارت متن مغنی، متن مختصر خرقی این هست: و لو طلّقها أو مات عنها، فلم تنقض عدّتها حتّى تزوّجت من أصابها، فرّق بينهما، و بنت على ما مضى من عدّة الأوّل، ثمّ استقبلت العدّة من الثاني» بعد بحث را ایشان دنبال می‌کند، در صفحة ۱۲۲، می‌گوید فاذا اکملت عدة الاول وجب علیها ان تعتد من الثانی و لا تتداخل عدتها لانهما من رجلین فهذا مذهب الشافعی و قال ابو حنیفه یتداخلان فتعتی بثلاثة قروء بعد مفارقة الثانی تکون ان بقیت عدة الاول و عدة الثانی لأن القصد معرفة برائة الرحم و هذه تحصل به برائة رحم عنهما جمیعا روی مالک. عبارت‌های مالک را نقل کرده و از حضرت علی هم ما روی عن ابن شهاب ای امرأة نکحت هم عبارت را آورده، و روی باسناده عن علی قضی ؟؟؟ ۳۵:۳۰ فی عدتها ان لا یفرّق حتی ؟؟؟ من فرجها و تکمل مع ؟؟؟ من عدة الاول و تعتد من الآخر و هذا قولا سیدین مع الخلفاء لم یعرف لهما فی الصحابة مخالف و لانهما حقان مقصودان لادمیین فلم یتداخلا کالدینین و الیمینین. مغنی ابن قدامه، جلد ۹، صفحة ۱۲۲ و ۱۲۳.

این است که من تصور می‌کنم که با توجه به این‌که آن مقداری که مسلم هست فقط فتوای ابو حنیفه و اصحاب ابو حنیفه به تداخل هست. فتوای مالک به تداخل ولو در مدونة کبری نقل شده ثابت نیست به خاطر اختلاف روایتی که از مالک هست. بنابراین به نظر می‌رسد که ما این‌که بخواهیم بگوییم که این روایت حمل به تقیه می‌شود به خاطر قول ابو حنیفه خیلی ثابت آنچنانی نیست. به خصوص با توجه به این نکته که ما هر دو دسته روایاتی که داریم، از امام باقر علیه السلام هم روایت داریم. یعنی روایت‌هایی که تعتد عدة واحدة منهما جمیعاً از امام باقر علیه السلام هم روایت دارد. ما در زمان امام باقر علیه السلام این‌که فتواها به چه شکل بوده، خیلی فتوای فقهای معاصر امام باقر علیه السلام معلوم نیست. آن که فقط در مورد امام باقر هست ناساً قالوا بعدم تداخل عدتین. ابراهیم نخعی قائل به عدم تداخل شده. البته آن هم در آن مسألة خاص ذات بعل است. ولی حالا از آن، در مسألة ذات بعل از ناس عدم تداخل نقل شده، همچنین از ابراهیم نخعی عدم تداخل نقل شده. می‌گوید فتوای سایر فقها چجوری هست و امثال اینها خیلی روشن نیست. این است که به نظر می‌رسد که بحث حمل به تقیه را با توجه به عدم ثبوت فتوای مالک دشوار هست که ما، و به خصوص آن‌که اصلاً زمان امام باقر علیه السلام هم اصلاً فتوای مالک و اینها مطرح نبوده و مالک و ابو حنیفه هیچکدامشان زمان امام باقر به عنوان فقیه‌های مطرحی اصلاً نبودند. این است که مجموعاً به نظر می‌رسد که از طریق حمل به تقیه هیچ یک از دو دسته روایات را نمی‌شود حمل بر تقیه کرد، و حمل به تقیه را باید کنار گذاشت.

آن که مطرح هست بحث قطعی الصدور و غیر قطعی الصدور هست. روایت‌های عدم تداخل قطعی الصدور است. روایت‌های تداخل غیر قطعی الصدور است. از این جهت اگر این روایات جمع عرفی نداشته باشند باید روایات دستة اوّل را که قطعی الصدور هست یعنی عدم تداخل، آنها را پذیرفت، همچنین که مشهور خیلی قوی هم همین را پذیرفتند که مشهور کالمجمع علیه همین را پذیرفتند، چنان‌که در جلسات قبل عرض کردیم. حالا ادامة بحث را در جلسة آینده.

دوستان بحث‌هایی که حاج آقا، من بعضی نکات در بحث‌های حاج آقا هست، بعضی‌هایش را بعداً نقل می‌کنم بعضی‌هایش را هم ازش ؟؟؟ ۳۹:۲۲ گرفتم برای کلاس راهنما رفقا مطالب حاج آقا را مطالعه بفرمایید، در کلاس بعضی از آن مطالب را مطرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان